



اوباما، ماسکی بر چهره خونریز امپریالیزم امریکا

جورج بوش رفت و بارک اوباما آمد تا امریکا دروغی برای گفتن داشته باشد. دم و دستگاه تبلیغاتی غرب می کوشد پیروزی اوباما در انتخابات عمومی و «تاجگذاری» اش به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور ایالات متحد در جنوری امسال را همچون فرصتی برای تحقق رؤیاهای انسان های محکوم و ستم کشیده تبلیغ کند. رسانه های بورژوازی در شخصیت بخشیدن به اوباما به رقابت پرداخته و محتوای سخنرانی هایش را با الهام از افکار ابراهام لنکلن و مارتین لوتر کنگ و خودش را تبلوری از شخصیت این دو می دانند.

امپریالیزم امریکا که پس از پایان جنگ امپریالیستی دوم (1939-1945) به مثابه ابرقدرت و با پایان جنگ سرد به حیث ارباب بلامنازع جهان قدعلم کرد، برای استحکام مواضع قدرتش در سراسر جهان، نظم نوین جهانی را پی ریخت. در سایه این نظم بود که بیشتر از پیش به ریختن خون خلق های محروم و غارت ملت ها در سراسر جهان دست یازید؛ ده ها کشور را بمباران نمود؛ به ویتنام لشکرکشی کرد و تا زمانی به کشتن ویتنامی ها ادامه داد که مقاومت «خلق قهرمان ویتنام پوزه ب-52» اش را به زمین مالید» و آخرین سربازش از فراز بام سفارت امریکا در هانوی با هلیکوپتر فرار کرد.

ایالات متحد که از زمان ظهورش به مثابه ابرقدرت به غارت ثروت ملت ها و به خصوص منابع طبیعی امریکای جنوبی و شرق میانه مشغول بوده است، برای حفظ و گسترش قدرتش ده ها کودتا را در بولیوی و آرژانتین طراحی و اجرا کرده است؛ حکومت های مردمی همچون حکومت سلوادور آلنده و سوکارنو را با دیکتاتوری نظامی اگوستو پینوشه و سوهارتو تعویض نموده است؛ برای گور کردن هر چه بیشتر جنگ و دندانش در شرق میانه که غنی ترین منابع نفت و گاز جهان را در سینه دارد، اسرائیل را ژاندارم منطقه ساخته و از ارتجاعی ترین حکومت های ضد مردمی عربستان، اردن، قطر، امارات، مصر و دیگران حمایت بی دریغ نموده است. در جریان جنگ میهنی افغان ها در برابر اشغال سوسیال امپریالیزم روس برای حفظ منافع درازمدتش در افغانستان و منطقه از تاریک اندیش ترین نیروهای مذهبی حمایت کرد و آنان را به قدرت رساند، و در پی آن نخست نیروی قرون وسطایی طالبان و به تعقیب آن ددان شورای نظاری را بر گرده مردم ما سوار کرد.

امپریالیزم امریکا با پیروی از سرشت خونریز خویش در همه نقاط جهان فاجعه می آفریند، اما به برکت صدها ایدئولوگ و مبلغ غربی و صدها تحصیلکرده زبون و مدال گیران بی آزر در کشورهای محروم جهان توانسته است به تبلیغات وسیع دست بزند و زرق و برق ظاهری اش را یگانه راه رسیدن به سعادت و رفاه تبلیغ کند و چنان ماسکی از انسانیت و آزادگی بر چهره بکشد که حق تعیین خیر و شر برای همه ملل را برای خود محفوظ بدارد. به همین دلیل هم، جورج بوش پدر تنها رئیس جمهور امریکا نبود که ادعا داشت امریکا کشوری است با ظرفیت رهبری همه ملت ها.

اما زمامداری هشت ساله جورج دبلیو بوش این ماسک را از چهره امریکای ددمنش درید و مجسمه آزادی، دیگر سمبول دروغین امریکا نبود، بلکه گوانتانامو، بگرام و ابوغریب و شکنجه و تجاوز جنسی بر زندانیان، سمبول واقعی این امپریالیزم جهانخواار شد.

امریکا پس از بهانه یازدهم سپتامبر، اول به افغانستان و پس از آن به عراق لشکرکشی و اعلام کرد که «هر کس که با ما نیست، دشمن ماست». برای رسیدن به آرزوی دیرینه اش که جای پای یافتن در افغانستان و تنگتر کردن حلقه محاصره روسیه از چهار جهت بود، جنگ در برابر تروریزم را به راه انداخت و کشورهای امپریالیستی بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا و دو درجن دولت دست نشاندۀ با اردوهای اجیر مانند پولند، مجارستان، پرتگال، استونیا، لتوانیا، ترکیه، رومانی، مقدونیه و غیره را درگیر جنگ در افغانستان کرد.

«اعتبار» امریکا که در دو جنگ ویرانگر افغانستان و عراق خدشه دار گشته بود، نیاز به چهره نو و متمایز داشت تا امریکا بار دیگر به سرزمین آزادی و وعده و نوید فریبنده تبدیل شود. چه کسی می توانست بهتر از اوباما از عهده این نقش برآید؟ اوباما سیاه پوستی است با ریشه کینیایی؛ از پدر مسلمان به دنیا آمده و نام میانه اش حسین است. علاوه برین، خلقی های سراسر جهان با سیاهان امریکا به خاطر ستمی که در جریان تبعیض نژادی حاکم در امریکا تا دهه شصت کشیدند، همدردی نشان می دهند و از سویی هم مبارزات آزادیخواهانه میلیون ها سیاه پوست افریقای جنوبی به رهبری نلسن ماندلا، کرس هانی، والتر سیسولو، اولیور تامبو و ده ها مبارز دیگر در برابر رژیم آپارتاید که امریکا حامی پیگیرش بود، را به دیده احترام می بینند، پس اوباما می تواند به نحوی ازین اعتبار مبارزات سیاهان سود ببرد و به مثابه فرشته نجات در اذهان جا زده شود.

این هم قابل فهم است که سیاهان امریکا و دیگر نقاط جهان با تکیه زدن اوباما بر مسند کاخ سفید برای لحظه ای اشک شادی بریزند، اما ایدئولوگ های سرمایه داری در سراسر جهان و به خصوص کشور اشغال شده ما می کوشند مردم را تشویق کنند میمون وار اشک شادی بریزند و باور کنند که با آمدن اوباما سعادت گم گشته را باز خواهند یافت.

اگرچه سیاستمداران امریکا تلاش دارند تا بار همه آبروریزی و شکست های امریکا را به گردن بیکفایتی های بوش بیاندازند و نشان دهند که سرشت امپریالیستی امریکا مسوول این فجایع نیست و اگر فرد دیگری بر سر کار می بود، کار به این افتضاح نمی کشید و اکنون با پنداندن اوباما می خواهند به تلافی پردازند.

بحران مالی اخیر ناشی از فساد مالکان وال ستریت که بیش ازین نتوانستند رسوایی اش را با برگ انجیر اقتصاد بازار و جامعه مدنی بپوشانند، بار دیگر محضّر بودن امپریالیزم را اثبات کرد و نشان داد که این بحران زایی بارزترین مشخصه سرمایه داری است که نه اوباما و نه هیچ کس دیگر قادر به رها کردن نظام از چنگ آن نیست.

اوباما با شعار تغییر به صحنه آورده شد. اما ببینیم این همه تغییری که اوباما سنگش را به سینه می زد، چه تفاوتی با دوره های قبل از اوباما دارد. اوباما و مشاوران ستراتیژیست اش می دانند که امریکا از سویی به برخی از اهدافش در عراق دست یافته است و هیچ مانعی در راه چپاول نفت و گاز بر سر راهش قرار ندارد، و در صورت لزوم می تواند عراق را به چندین پارچه وابسته به خود تجزیه کند و از سویی هم ادامه این جنگ را بیش از حد پرمصرف و فرسایشی می دانند، در نظر دارند طی شانزده ماه آینده سربازان امریکایی را از عراق بیرون کنند و سربازان و تجهیزات بیشتر را در جنگ افغانستان و کشاندن دامنه این جنگ به پاکستان به کار برند. هم اکنون سی و دو هزار سرباز امریکایی در کنار سی هزار سرباز دیگر ناتو در افغانستان حضور دارند و اوباما اعلام کرده است که سی هزار سرباز تازه دم را تا تابستان سال روان میلادی به افغانستان اعزام می کند تا

بدینوسیله افغانستان را طوری که گفته است در «محرار توجیه» قرار دهد و آن را به گرهگاه اصلی تضادهای منطقوی و جنگ تبدیل کند و کشور ما را با تمرکز هرچه بیشتر ساز و برگ نظامی بیشتر از پیش در غل و زنجیر اشغال بیچاند.

هرچند که رسانه های غرب و به ویژه امریکایی در تبلیغ «تغییر» در رهبری امریکا و پذیرش یک سیاه به عنوان رئیس جمهور از سوی امریکاییان به مثابه حادثه تاریخی و نشانه ای از متمدن بودن جامعه امریکا گلو دریدند، اما سؤال این است که اگر تغییر شخص تاریخی باشد، درینصورت انتخاب شدن هلری کلتن به عنوان نخستین زن رئیس جمهور ازین هم تاریخی تر نمی بود؟ هر چند که بازار مکاره سیاهان پر رونق شده و جمهوریخواهان هم سیاه پوستی را به حیث رهبر حزب خود انتخاب کردند اما می دانیم که این تغییر نیست. حتی جان مکین، رقیب انتخاباتی اوباما و از سرکردگان حزب جمهوریخواه هم او را بهترین فرد برای پیاده کردن سیاست های امریکا در جهان توصیف کرده است. دو حزب مقتدر امریکا (جمهوریخواهان و دموکرات ها) که به تناوب بر سرنوشت امریکا حاکم بوده اند، در اصل یک حزب است: حزب بورژوازی بزرگ امریکا. با جا و بیجا شدنش هیچ نوع تغییر چشمگیر در سیاست های خارجی امریکا دیده نشده و هر یک کوشیده است در غارت منابع طبیعی و انسانی و مداخله در کشورها بر دیگرش سبقت گیرد. طوری که دیده می شود وزارت دفاع به عنوان کلیدی ترین پست در کابینه امریکا و وزارت ترانسپورت کماکان در اختیار افرادی قرار دارد که از سوی جورج بوش گماشته شده بودند. تنها سه روز پس از تحلیف اوباما، بمباران طیاره های بی پیلوت امریکایی در وزیرستان بیست و یک کشته برجا گذاشت که تنها سه تن در میان شان عضو القاعده و متباقی زنان و کودکان بودند. این حمله نشان داد که راه اوباما مثل سلفش جورج بوش از آهن و خون می گذرد.

حضور نظامی امریکا در افغانستان در هفت سال گذشته چیزی جز بدبختی و سیاهروزی افغان ها به ارمغان نیاورده است. بمباران ساحات مسکونی و کشتار بی محابای صدها افغان در جریان آن، نشاندهنده درنده خوئی ذاتی امپریالیزم است. کشتار 92 تن در عزیزآباد شیندند، 56 تن در جریان بمباران مراسم عروسی در شاه ولی کوت کندهار، هجده تن در لغمان و ده های دیگر در مناطق دیگر ادامه همان راهی است که با کشته شدن 52 افغان در مراسم عروسی در ارزگان در 2001 آغاز شد و برای اهانت بیشتر، خون بهای هر افغان را دو هزار دالر تعیین نمودند.

اما اکنون کرزی می خواهد نقاب بر چهره بکشد و با علم کردن کشتار غیرنظامیان مخالفت خود را با سیاست های امریکا به نمایش بگذارد و نشان دهد که شاه شجاع ثالث نیست و می تواند مستقلانه تصمیم بگیرد، اما با نگاهی گذرا دیده می شود که کرزی مانند همه عمال امریکا، تاریخ مصرف دارد که با به سر رسیدن آن، کرزی هم مانند ضیالحق و نوریگا در یک چشم بر هم زدن، بر سر راه منافع امریکا قربانی خواهد شد.

با پایان جنگ سرد که امریکا گویا به آرزوی جهان یک قطبی اش رسید، مبلغان نیولیبرالیزم مانند فرانسیس فوکویاما، شاگرد خلف ساموئل هنتنگتون، زمزمه مرگ کمونیزم و پایان تاریخ را سر دادند و سرسپردگان هم به تقلید از استادان به ارائه این تر در کشور ما پرداختند، اما اقدام کوبنده روسیه در برابر گرجستان که در آن سگ منطقوی امریکا را به لگد بست تا صاحبش در واشنگتن از ترس بر خود بلرزد؛ اعلام قرغیزستان برای بستن پایگاه هوایی مناس که شاهرگ اکمالاتی اشغالگران امریکایی در افغانستان است؛ و پذیرایی منتظر الزیدی فرزند حماسه آفرین خلق های عراق با بوت هایش از جورج بوش اثبات کرد که تاریخ پایان نیافته است، تاریخ ادامه دارد.

خلق های سراسر جهان و به ویژه افغانستان و عراق که تنها با جنگ رهایی بخش، دست های امپریالیزم امریکا و شرکایش را از خاک خود کوتاه خواهند کرد و در پیکار بی امان در برابر طبقات حاکمه به یک جامعه مرفه و زندگی انسانی خواهند رسید، نیک می دانند که اوباما باشه ای سر دست کمپنی های غارتگر است، نه موهبتی برای انسان های محروم و بلاکشیده.

مرگ بر امپریالیزم! در راه برابری، به پیش

سازمان انقلابی افغانستان

دلو 1387